

● آخرین گفتگوهای بورخس

● اسوالدو فراری

● ترجمه ویدا فرهودی

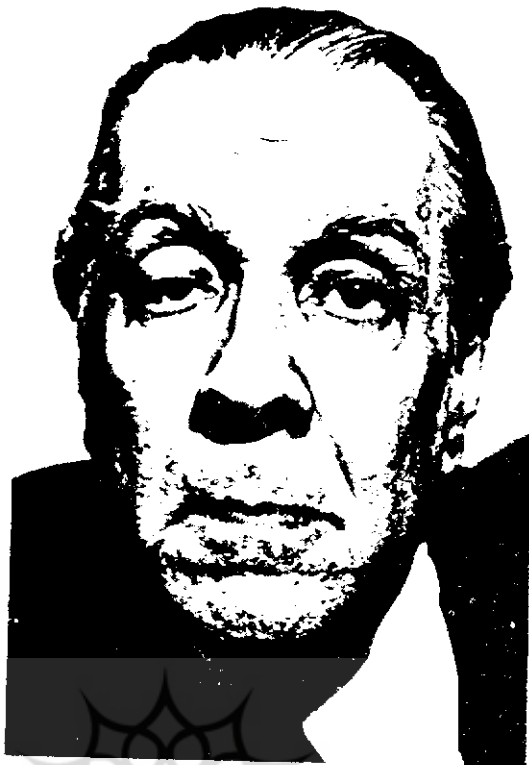
● چاپ اول - زمستان ۷۶

● انتشارات حمید

... بی شک ادبیات معاصر ایران اتس و الفت با آثار «خورخه لوسیسیس بورخس» شاعر، نویسنده و متفکر بزرگ آرژانتینی را مدیون زنده یاد «احمد میرعلایی» است که برای نخستین بار، با ترجمه «ویرانه‌های مدور»<sup>۱</sup> به جامعه ادبی ایران معرفی شد. بورخس از جمله نویسندگانی است که در ترجمه آثارش به زبان‌های دیگر علی‌الخصوص فارسی، از اقبال خوبی برخوردار بوده است و می‌توان گفت که ترجمه اکثر آثار قابل او اعم از داستان و مصاحبه، کسوت زبان فارسی را بر قامت خود دیده‌اند.

آخرین کار در معرفی بورخس و دیدگاه‌های او، کتاب ارجمند «آخرین گفتگوهای بورخس» با اسوالدو فراری است که با ترجمه یکدست و خواندنی ویدا فرهودی منتشر شده است و ۳۰ گفتگو از ۹۰ گفتگوی بورخس و فراری را دربردارد. و طبق آنچه که فراری در یادداشت خود بر این گفتگوها نگاشته، این مکالمات در طول سه سال آخر عمر بورخس انجام گرفت و بین سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۶ از رادیوی شهر «بوینس آیرس» پخش شده و متن مکتوب آن نیز در روزنامه (تی امپو آرچانتینو) نشر یافته است.

با اینکه گفتگوها به قصد پخش از رادیو ضبط شده و پاسخ‌های بورخس فی‌البداهه بوده و



۵ خورشید بورخس

۳۷۱

هیچ یادداشت از پیش تنظیم شده‌ای در میان نبوده است اما بورخس در انتهای عمر با یاری گرفتن از حافظه دربارهٔ مسایل گوناگونی از قبیل شعر، نقاشی، ادبیات روس، و حتی گام نهادن انسان بر کردهٔ ماه سخن گفته است و در کنار اینها با بحث پیرامون ولتر، ویرژیل، آلن پو، شکسپیر و ... درک عمیق خود از مسایل ادبی را با دیدی وسیع و منصفانه بیان می‌کند.

ترجمه «ویدا فرهودی» از این کتاب روان و عاری از ابهام است و نحوهٔ ترجمه نشان می‌دهد که مترجم بر موضوع ترجمه احاطه و اشراف کامل داشته و همین سبب گردیده است که خواننده از بعضی لفاظی‌های رایج ترجمه‌ها در عذاب نیفتد.

نام «بورخس» با هزارتوها گره خورده است و دوستاناران حکایت‌های بورخس، هزارتوی ذهن او را درنوردیده‌اند و گرفتاری خواننده در دام تنیده شده این هزارتوها، تمهیدی اندیشیده شده از جانب نویسنده است تا بتواند نمادی محدود از چیزی بی‌کران و نامحدود بدست دهد، چراکه به گفته «گاری، ال، براور» هزارتو تصویری است که کثرت را در وحدت نشان می‌دهد و نمادی ساده از پیچیدگی است<sup>۱</sup>...

در گفتگوهای بورخس و فراری، درهای دیگری از هزارتوی ذهن این نویسندهٔ بزرگ گشوده

می‌شود و خواننده آنچنان با کلام او انس می‌گیرد که به مدد ترجمه خوب کتاب، خود را در میان گود گفتگو احساس می‌کند. شاید این مبادله آرا و اندیشه بین بورخس و فراری در واپسین سالهای عمر، میراث مبارکی از یک شیوه نگرش عمیق به جهان هستی باشد. در این گفتگوها بورخس، تنها یک پاسخگویی ساده نیست، او به مثابه یک فیلسوف و متفکر، دقیق‌ترین نکات درباره فرهنگ بشری را با زبانی ساده اما دیدی شگرف بازگو می‌کند و مهر تأییدی بر این نظریه خود می‌زند که از یونان قبل از میلاد تا به امروز گفتگو سبب برقراری ارتباط فرهنگی بین انسانها، حل اختلاف و اندیشیدن همراهی با اندیشه‌ها بوده و هست.<sup>۱</sup>

او با اینکه هیچ چیز را به اندازه ادبیات دوست نمی‌داشت اما گاه امتحان که می‌رسید در برابر استبداد حاکم بر سرزمینش نیز می‌ایستاد و عواقب آن را نیز تحمل می‌کرد. او تاریکی چشمانش را با روشنی تفکر نور و گرمی بخشید و بهشت واقعی را در کتابخانه‌ای جستجو می‌کرد که تمدن و فرهنگ بشری در لابلای سطور کتاب‌های آن غنوده است...<sup>۳۰</sup> گفتگوی فراری با بورخس با اشاره به این گفته «استیونسون» که معتقد است: خواننده باهوش‌تر از ماست سعی دارد که ضمن احترام به خواننده، نظرات و آرای خود را به گونه‌ای موجز بیان کند و با اینکه در نقل بسیاری از موارد مورد بحث از حافظه شگفت‌انگیز خود مدد می‌جوید با زهم فروتانه از کاستی حافظه سخن می‌گوید:

«گاه به این مسئله فکر می‌کنم که در بین مسلمانان در حال حاضر تعداد کسانی که قرآن را از برمی‌دانند کم نیست. کلمه «حافظ» به معنای کسی است که حافظه خوبی دارد به خصوص در مورد قرآن...»<sup>۲</sup>

یکی از بخش‌های مفید کتاب، گفتگوهای چهارم (گفتگوی جدید درباره شعر) است. فراری از بورخس می‌پرسد: براساس عقیده قدیمی شرقیان صحبت کردن حضرت آدم در بهشت به شکل شعر بوده است و مترجم به درستی در پانوشت صفحه با استناد به تذکره دولت‌شاه و المعجم شمس قیس به دامنه اطلاعات خواننده می‌افزاید که اول کس که در عالم شعر گفت آدم بود و کلام اولیه آدم به زبان «سریانی» بود که البته سریانی بخشی از زبان عبری را تشکیل می‌دهد و بورخس نیز ضمن پذیرش سخن فراری می‌گوید که می‌دانسته زبان آدم، زبان عبری بوده است اما نمی‌دانسته که آدم به زبان شعر سخن می‌گفته است و پس از بحث دقیقی در این خصوص می‌گوید: «من فکر می‌کنم از شعرهای عبری جز درباب توازن‌نشان کمتر صحبت شده است این‌طور نیست؟ چون زبورها دارای تعداد مشخص هجا نیستند، قافیه و التزام حروف را نیز

۲- آخرین گفتگوهای بورخس، صفحه ۲۴.

۱- یادداشت مترجم بر کتاب، صفحه ۵.



• کاوہ گوهرین

ندارند اما دارای آهنگ یا ریتمی هستند که با مدتی تأخیر «والت ویتمن از آنها تقلید کرد!»<sup>۱</sup> بخشی دیگر از گفتگوها دربارهٔ نقاشی است که بیانگر دانسته‌های عمیق بورخس در این شاخه از هنر است. وقتی که بورخس در پاسخ سؤال فراری، عقیده «روسکین» را نقل می‌کند که کار «ترنر» از نظر زیباشناسی به حق و قابل قبول است هر چند تصویر کشیده شده با واقعیت مغایرت دارد، فراری می‌گوید آسمانهای «ترنر» شهرت دارند و بورخس می‌گوید: بله آسمان‌ها و غروب‌ها. و فراری به اعتقاد اسکار وایلد اشاره می‌کند که معتقد بود در آثار ترنر آسمانها مترنم هستند و بورخس این گفتهٔ وایلد را به یاد می‌آورد که طبیعت از هنر تقلید می‌کند... و اینکه گاه این کار را به خوبی انجام نمیدهد. نقل می‌کنند که روزی وایلد در خانهٔ خانمی مهمان بود، صاحبخانه او را به بالکن هدایت کرد تا به تماشای غروب پردازد او همراه مهمانهای دیگر آنجا رفت و می‌دانید چه دید؟ یک اثر «ترنر» را در بدترین دورهٔ کارش<sup>۲</sup>...

گفتگوی پانزدهم به بحث پیرامون «ویرژیل» اختصاص دارد. در این گفتگو بورخس «انه‌اید» ویرژیل را به ایلیاد هومر رجحان داده و ضمن بحث نکات دقیق و باریکی را در خصوص هومر، دانته و شکسپیر باز می‌گوید و در انتها معتقد است که بورخس از حیث فکری به «لوکرس»

نزدیک است و از نظر شاعرانه و ادبی به ویرژیل. و به همین دلیل هفت سال به یادگیری زبان لاتین پرداخته است تا صدای ویرژیل را از نزدیک بشنود و دوستش بدارد. و تمام اینها نشان می‌دهد که برای بورخس، هیچ‌چیز به اندازه ادبیات جدی نیست و با خواندن چنین جملاتی می‌توان یقین داشت که او آثار ادبی شرق را اگر به زبان اصلی نخوانده باشد بی‌شک از راه ترجمه بدان دست یافته است چرا که عطر و بوی عرفان شرق و فضاهاى هزارویکشب در میان اشعار و داستانهای او پیچیده است.

بخش‌هایی همچون «درباره شخصیت بودا»، «ادبیات ایرلند» و «شعرای نیوانگند» و نیز بحث درباره مجاز از فصول خواندنی کتاب است. به یقین خواننده‌ای که به آثار بورخس اعم از شعر و نثر ارادتى دارد از خواندن آخرین گفتگوهای او بی‌نیاز نیست و با مطالعه این کتاب می‌تواند به شناخت بیشتری از شیوه تفکر بورخس دست یابد.

ای کاش مترجم آستین همت بالا زند و دو جلد دیگر را که حاوی ۶۰ گفتگوی دیگر است به فارسی برگرداند تا خواننده را فایده‌تی تام رساند.

نکته آخر اینکه روی جلد کتاب، عنوان چنین آمده است:

آخرین گفتگوهای بورخس

واسوالد و فواری

۳۷۴

حرف «و» در کنار نام «اسوالدو» به گونه‌ای نشسته است که خواننده را در تلفظ صحیح نام مصاحبه‌گر به اشتباه می‌اندازد. چنانکه در ستون معرفی کتاب یکی از روزنامه‌ها، معرفی کننده که معلوم بود حتی نیم‌نگاهی به متن کتاب نیفکنده بود در چند جای نوشته‌اش از «واسوالدو» داد سخن می‌دهد. البته در صفحه دوم کتاب صورت صحیح عنوان آمده و به نوعی سهو روی جلد را جبران کرده است.